

ندانند. همه اینها بنحاطر ادای حق خدا و حق انسانیت و دفاع از یگانه پرستی و عدالت است.

ولی در عین حال اگر کفار با مسلمانان سر جنگ نداشتند و با یکدیگر علیه مسلمانان همدست و هم پیمان نشدند با آنان می توان بر اساس قسط و عدل و نیکی و انصاف عمل نمود و در صورتیکه مصلحت اسلام و مسلمین اقتضا کند با آنان پیمان و قرارداد امضا کرد. و تازمانیکه آنان به پیمان و قراردادهای خویش استوارند بر حکومت اسلامی و امت مسلمان واجب است که آن پیمان و قراردادها را محترم بشمارند و به آن پایبند باشند، و چنانچه از نص آیات شریفه الهی بدست آمد این از لوازم ایمان و تقوی است.

البته در صورتی که به مسلمانان خیانت کنند و پیمان شکنی نمایند در آن صورت بنحاطر عملی که خود انجام داده اند حرمت آنان نیز از بین خواهد رفت. و در شرایطی که اماره و علامت فریب و خیانت هم از آنان آشکار گردد، در آن شرایط بسا درنگ کردن مخالف دورنگری و احتیاط و موجب تسلط ناگهانی آنان بر مسلمانان گردد. که در چنین شرایطی حاکم اسلامی بنحاطر مصالح اسلام و امت اسلامی می تواند قطع رابطه خویش را با آنان اعلام کند. ولی جنگ با آنان پیش از ابلاغ و اعلان قبلی جایز نیست. خداوند متعال می فرماید:

الدین عاهدت منهم ثم ینقضون عهدهم فی کل مرة وهم لایتقون × فاما تثقنهم فی الحرب فشرّد بهم من خلفهم لعلهم یدکرون × و اما تخافن من قوم خیانة فانبد الیهم علی سواء ان الله لایحب الخائتین^(۱) همانان که از ایشان پیمان گرفتی ولی آنان پیمان خویش را هر بار می شکنند و پروا نمی گیرند × پس هرگاه در جنگ بر آنان دست یافتی با آنان چنان جنگ کن که آنانکه پشت سرشان هستند پراکنده شوند، شاید پند گیرند × و هرگاه از مردمی بیم خیانت در پیمان داشتی به آنان اعلام کن که

پیمان شکسته است تا در این جهت با آنان مساوی باشی که طرفین دیگر تعهدی ندارند و خدا پیمان شکنان را دوست نمی دارد.

جهت دهم:

مصونیت سیاسی سفراء و نمایندگان

سفراء و فرستادگان سایر دولت ها و امت ها نزد حاکم اسلامی از مصونیت و احترام ویژه ای برخوردار هستند، بگونه ای که به راحتی می توانند رسالت خود را ابلاغ کنند و عقاید مخالف خود را با جدیت و صراحت بدون اینکه مرعوب شوند یا زیان و آزاری به آنان رسد ابراز دارند

[در این رابطه به روایات زیر توجه فرمائید]

۱- وسائل به نقل از قرب الاسناد از سندی بن محمد، از ابو البختری^(۱) از امام صادق از پدرش از پدرانش- علیهم السلام- وارد شده که پیامبر خدا(ص) فرمود:

فرستادگان و گروگانها کشته نمی شوند^(۲).

۲- در سیره ابن هشام آمده است که «مسيلمه» به پیامبر خدا(ص) نوشت:

از مسيلمه رسول خدا به محمد رسول خدا: سلام عليك. اما بعد، من در این کار [رسالت] با تو شریک شده ام، نصف زمین برای من و نصف زمین برای قریش ولی قریش قوم تجاوزکاری هستند.

آنگاه دوفرستاده نامه وی را برای آنحضرت آوردند، حضرت به آندو فرمود: شما

چه می گوئید؟ گفتند: ما نیز همین را می گوئیم. حضرت فرمود:

(۱) ابوالبختری از قضات عامه بوده و برخی گفته اند «آنه کذاب» ولی در روایات ما از او روایت نقل شده است. الف - م، جلسه ۱۷۲ درس.

(۲) لا یقتل الرسل ولا الرهن. وسائل ۹۰/۱۱، ابواب جهاد عدو، باب ۴۴، حدیث ۲.

بخدا سوگند اگر اینگونه نبود که پیک را نباید کشت شمارا گردن می زدم.
 آنگاه به مسیلمه نوشت: بسم الله الرحمن الرحيم، از محمد فرستاده خدا به
 مسیلمه کذاب: سلام بر کسی که راه هدایت را پیشه کند، اما بعد، زمین از آن
 خداست هر که را خواهد وارث آن گرداند و عاقبت از پرهیزکاران است.
 این ماجرا در آخر سال دهم هجرت بود^(۱).

۳- در سنن ابی داود به سند خود از نعیم ابن مسعود آمده است که گفت:
 شنیدم که پیامبر خدا(ص) هنگامی که نامه مسیلمه را خواند به آن دونفر فرمود:
 شما چه می گوید؟ گفتند: آنچه را او گفته می گوئیم، فرمود:

بخدا سوگند اگر اینگونه نبود که پیک را نباید کشت، شمارا گردن می زدم^(۲).

۴- باز در همان کتاب به سند خود از عبدالله آمده است که گفت: از پیامبر
 خدا(ص) شنیدم که می فرمود:
 اگر تو پیک نبودی ترا گردن می زدم^(۳).

۵- در سنن بیهقی به سند خود از عبدالله [مشخص نیست عبدالله عمر، یا
 عبدالله بن عاص است] آمده است که گفت:

(۱) اما والله لولا ان الرسل لا تقتل لضربت اعناقكما. ثم كتب الي مسيلمة: بسم الله الرحمن
 الرحيم، من محمد رسول الله الي مسيلمة الكذاب: السلام على من اتبع الهدى، اما بعد، فان
 الارض يورثها من يشاء من عباده و العاقبة للمتقين. و ذلك في آخر سنة عشر. سيره ابن هشام
 ۲۴۷ / ۴.

این ارتكازی بشر است که فرستادگان باید مصونیت داشته باشند اسلام هم بر آن تاکید ویژه نموده
 است. الف - م، جلسه ۱۷۲ درس.

(۲) اما والله لولا ان الرسل لا تقتل لضربت اعناقكما. سنن ابی داود ۷۶/۲، کتاب جهاد، باب فی
 الرسل.

(۳) لولا انك رسول لضربت عنقك. سنن ابی داود ۷۶/۲، کتاب الجهاد، باب فی الرسل.

سنت بر این قرار گرفته که پیک را نباید کشت^(۱).

۶- باز در سنن ابی داود بسند خود از ابی رافع آمده است که گفت:

قریش مرا نزد پیامبر خدا(ص) فرستادند، پس چون پیامبر خدا(ص) را ملاقات کردم، اسلام در دلم جای گرفت، عرض کردم: ای پیامبر خدا، من هرگز نزد آنان باز نمی‌گردم، حضرت فرمودند:

من به پیمانها خیانت نمی‌کنم و نامه رسانها را زندانی نمی‌کنم ولی تو بازگرد اگر در دل خود همان چیزی را که الان احساس می‌کنی احساس کردی به نزد ما بازگرد. گفت: من رفتم پس از مدتی نزد آنحضرت آمده و اسلام آوردم^(۲).

در متن عربی این روایت «بُرْد» جمع برید به معنی نامه رسان و چاپارچی است و شاید فرمایش رسول خدا(ص) ناظر بر یک امر ارتكازی فطری باشد، زیرا حفظ روابط اجتماعی متوقف بر رعایت قوانین و مقررات اجتماعی است که از جمله آن قوانین و مقررات، مصونیت نامه‌ها و نامه رسانها و وفا به تعهدات است. و بهمین جهت سیره و روش عقلا بر مصونیت و امنیت سفراء و نمایندگان تعلق گرفته است.

۷- در انساب الاشراف بلاذری پس از ذکر نامه معاویه به علی(ع) می‌نویسد:

چون علی(ع) وی - نامه رسان - را دید فرمود: چه چیز در پشت سر پنهان کرده‌ای؟ گفت: می‌ترسم مرا بکشی! فرمود: چگونه ترا بکشم با اینکه تو

(۱) مضت السنة ان لا تقتل الرسل « سنن بیهقی ۲۱۲/۹، کتاب الجزیه، باب السنة ان لا یقتل الرسل.

در زنجیره سند این روایت «عبدالله» مشخص نیست آیا عبدالله مسعود است، یا عبد الله عمر، یا عبدالله بن عاص. الف - م، جلسه ۱۷۲ درس.

(۲) انی لا اخیس بالعهد و لا اخیس البرد، ولكن ارجع فان کان فی نفسک الذی فی نفسک الان فارجع.

سنن ابی داود ۷۵/۲، کتاب الجهاد، باب فی الامام یتجنن به فی العهود.

پیام رسان هستی؟^(۱)

جهت یازدهم:

حکم جاسوس دشمن

از مسائل بسیار مهمی که همواره نظامها و دولتها به آن گرفتار می باشند سازمان اطلاعات دشمنان بیگانه است که همواره توسط ایادی و جاسوسهای داخلی و خارجی خود می کوشند در اجتماعات و ادارات و ارتش و مراکز تصمیم گیری و فرماندهی دولت مخالف خود نفوذ کنند و از این طریق به نقاط ضعف و اطلاعات مورد نیاز خود دست یابند.

خسارتهای مترتبه بر این عمل بویژه در میدانهای جنگ و شرایطی که یک کشور در شرایط جنگی با کشور دیگر بسر می برد بسیار زیاد و شکننده است. پس بر حاکم مدبّر عاقل واجب است که همواره مراقب اعمال و حرکات افراد بوده و در مقابل این شیوه دشمن در آمادگی کامل بسر برد. زیرا چه بسا غفلت از این مسئله مهم موجب فرار و از هم گسیختگی نیروها و خسارتهای بسیار سنگینی گردد که چیزی آنها را جبران نمی کند. و شاید فرمایش خداوند متعال که پس از امر به آماده کردن نیرو در برابر کفار می فرماید:

و آخرین من دونهم لاتعلمونهم، الله يعلمهم - و جز اینان دیگرانی که شما آنان را نمی شناسید و خدا آنان را می شناسد، ناظر به همین ستون پنجم و شبکه داخلی دشمن باشد، کسانی که دشمن آنان را به خدمت گرفته تا از طریق آنان جاسوسی کند و از امکانات و روحیه مسلمانان آگاهی یابد.

آنچه از آثار و روایات اسلامی استفاده می شود اینست که جزای مناسب با

(۱) فلما رأها علی قال: ویلک، ماورائک؟ قال: اخاف ان تقتلنی، قال: ولم اقتلک و انت رسول؟ « انساب

این گناه بزرگ کشتن و اعدام است مگر اینکه بنحاطر جهاتی از آن صرف نظر گردد، زیرا بزرگی جنایت و جزای آن متناسب با شدت زیان و خسارتی است که بر آن مترتب است.

اکنون برخی از روایات را در این زمینه را از نظر می گذرانیم:

۱- در سیره ابن هشام - با تلخیص - آمده است:

پس از اینکه مشرکان معاهده حدیبیه را نقض کردند و دشمنی آنان با اسلام و مانعت آنان از گسترش حق و عدالت برای پیامبر اسلام (ص) آشکار شد آنحضرت تصمیم به فتح مکه گرفت و در صدد برآمد پیش از آنکه آنان خبردار شوند و خود را آماده کنند بطور ناگهانی بر آنان هجوم برد و شر آنان را برطرف و شوکتشان را در هم بشکند. از اینرو به مردم فرمود که قصد دارند به مکه بروند و به آنان دستور داد که بسرعت خود را آماده حرکت کنند و فرمود:

بارخدایا این حرکت را از چشم خبرچینان و جاسوسان قریش دور نگه دار تا ناگهان در شهرشان بر آنان فرود آیم.

مردم بسرعت آماده شدند پس چون آنحضرت (ص) می خواست به طرف مکه حرکت کند «حاطب بن ابی بلتعه» نامه ای به قریش نوشت و آنان را از اجرا باخبر کرد، آنگاه آن نامه را به زنی داد و مزد و پاداشی برای وی معین کرد تا آنرا به قریش برساند، آن زن نیز نامه را در میان موهای سرش گذاشت و موهایش را بر آن بافت و از شهر خارج شد، پیامبر خدا (ص) از طریق آسمان [وحی] از ماجرا خبردار شد و علی (ع) و زبیر بن عوام را بدنبال او فرستاد، آنان در بین راه به آن زن رسیدند و او را از مرکب پیاده کردند و وسایل او را جستجو کردند، ولی چیزی نیافتند، علی بن ابیطالب (ع) به وی فرمود: بخدا سوگند نه به رسول خدا دروغ گفته شده و نه آنحضرت به ما دروغ گفته است یا نامه را می دهی یا برهنه ات می کنیم.

آن زن چون جدیت آن حضرت را دید گفت: کنار بروید، آن حضرت کنار رفت، وی موهای سرش را بازکرد و نامه را بیرون آورد و به آن حضرت داد. آن حضرت نامه را نزد پیامبر خدا (ص) آورد، پیامبر اکرم (ص) «حاطب» را طلبید و فرمود: ای حاطب چه چیز ترا بر این کار واداشت؟ وی گفت: ای پیامبر خدا (ص) بخدا سوگند من بخدا و پیامبر خدا ایمان دارم من تغییر نکرده و عوض نشده‌ام. من فردی هستم که در میان آنان - قریش - طایفه و عشیره ای ندارم ولی نزد آنان همسر و فرزند دارم، بخاطر آنان است که دست به این کار زدم، عمر بن خطاب گفت: ای رسول خدا به من اجازه بدهید تا گردن او را بزنم، این منافق شده است، پیامبر فرمود:

تو چه میدانی ای عمر شاید خداوند در روز جنگ بدر به اصحاب بدر توجه نموده و فرموده: هرکاری می خواهید بکنید من شما را بخشیدم.
آنگاه خداوند متعال در ارتباط با حاطب این آیه را نازل فرمود:

ياايها الذين آمنوا لاتتخذوا عدوی و عدوكم اولياء تلقون اليهم بالمودة - ای مومنان دشمن من و دشمن خویش را ولی و دوست خود مگیرید که با آنان طرح دوستی بریزید^(۱).

نظیر این روایت را ابوداود در جهاد سنن خویش آورده و در آن آمده است:

عمر گفت: به من اجازه بده تا گردن این منافق را بزنم، پیامبر خدا (ص) فرمود: این در جنگ بدر شرکت داشته، و چه می دانی شاید خداوند بر اهل بدر عنایت داشته و فرموده: هرکاری می خواهید بکنید من گناهان شما را بخشیدم^(۲).

(۱) سیره ابن هشام ۳/۳۹-۴۱.

(۲) قد شهد بدرا، و ما یدریک لعل الله اطلع علی اهل بدر فقال: اعملوا ما شئتم فقد غفرت لكم. سنن

ابی داود ۲/۴۵-۴۴، کتاب الجهاد، فی حکم الجاسوس اذا کان مسلما.

داستان حاطب را علی بن ابراهیم در تفسیر خویش به هنگام تفسیر سوره
ممتحنه^(۱) و طبرسی در مجمع البیان^(۲) و بخاری در کتاب الجهاد^(۳)، آورده اند.
البته در نقلهای مختلف اختلافات جزئی وجود دارد که می توان به آنها
مراجعه نمود.

روشن است که در اینجا پیامبر خدا(ص) عمر را از این نظریه که جزای عمل
منافق جاسوس کشتن است «ردع» فرموده بلکه بسا آنرا «تقریر» نیز فرموده ولی
آنحضرت سابقه حاطب را در اسلام که در جنگ بدر شرکت داشته مجوز عفو وی
قرار داده و این منافاتی با این معنی ندارد که بالطبع جزای چنین عملی قتل است،
چنانچه از روایات آینده نیز استفاده می گردد.

پس آنچه در کتاب جهاد مبسوط^(۴) آمده که «جاسوس مسلمان را نمی توان
کشت» و به عمل پیامبر اکرم(ص) در مورد حاطب استناد فرموده، مطلبی است
که آنرا می توان مورد مناقشه قرار داد.^(۵)

۲- در مغازی و اقدی در غزوه مرسیع (بنی المصطلق) بطور خلاصه اینگونه آمده

است:

«چون پیامبر خدا(ص) در «بقعاء» فرود آمد، به جاسوسی از مشرکان برخورد
نمودند، به وی گفتند: چه خبر؟ مردم کجا هستند؟ گفت: از آنان خبر ندارم.

(۱) تفسیر علی بن ابراهیم ۳۶۱/۲.

(۲) مجمع البیان ۲۶۹/۵-۲۷۰، (جزء ۹).

(۳) صحیح بخاری ۱۷۰/۲، کتاب الجهاد و السیر، باب الجلوس.

(۴) مبسوط ۱۵/۲.

(۵) می توان گفت تعیین حکم و اندازه و چگونگی مجازات جاسوس دشمن در شرایط مختلف و

نسبت به افراد مختلف در اختیار والی است، از عمل پیامبر اکرم(ص) نیز همین معنی استفاده

می شود.

عمر گفت: یا راست می گویی یا گردنت را می زخم. گفت: من مردی از بلمصطلق هستم حارث بن ابی ضرار را در حالی ترک کردم که سپاه زیادی برای جنگ با شما آماده کرده بود و مردم بسیاری دیگری بسوی او روی می آوردند و مرا فرستاده تا از شما خبر ببرم و ببینم آیا از مدینه حرکت کرده اید یا نه، عمر وی را نزد رسول خدا(ص) آورد و ماجرا را به آنحضرت گفت. پیامبر خدا(ص) وی را به اسلام دعوت کرد ولی او نپذیرفت، عمر گفت: ای رسول خدا(ص) گردن او را بزنم؟ پیامبر خدا(ص) وی را در اختیار او گذاشت و او گردنش را زد.^(۱)

۳- در مستدرک الوسائل از دعائم الاسلام آمده است:

«جاسوس و خبرچین در صورتی که دسترسی به آنها حاصل شد، کشته می شوند» از اهل بیت اینگونه برای ما روایت شده است.^(۲)

۴- در سنن ابی داود به سند خود از سلمة بن اکوع آمده است که گفت:

در یکی از سفرها جاسوسی از مشرکین نزد پیامبر آمد، بعد ناگهان ناپدید شد، پیامبر(ص) فرمود: او را بیا بید و بکشید - سلمة گوید: - من زودتر از دیگران به وی دست یافتم و او را کشتم و لباس و وسایل او را تصرف کردم و پیامبر آنها را بمن بخشید.^(۳)

۵- باز در همان کتاب از سلمه آمده است که می گفت:

(۱) مغازی ۱/۴۰۶.

(۲) والجاسوس والعین اذا ظفر بهما قتلا. كذلك روينا عن اهل البيت. مستدرک الوسائل ۲/۲۴۹، ابواب دفاع، باب ۱، حدیث ۱.

(۳) اتی النبی(ص) عین من المشرکین و هو فی سفر، فجلس عند اصحابه ثم انسل، فقال النبی(ص): اطلبوه فاقتلوه. قال: فسبقتهم الیه فقتلته و اخذت سلبه فنقلنی اياه. سنن ابی داود ۲/۴۵، کتاب الجهاد، باب فی الجاسوس المستامن.

بارسول خدا(ص) به غزوه هوازن رفتیم. در شرایطی که ما با دشواریهای روبرو بودیم، همه ما پیاده بودیم و در بین ما افراد ناتوان و ضعیف نیز وجود داشت، بناگاه فردی که بر شتر نر قرمز رنگی سوار بود سر رسید، طنابی چرمی از کنار شترش کشید و شتر را با آن بست آنگاه آمد کنار ما نشست و صبحانه خورد، پس چون ضعف و ناتوانی ما را دید بلند شد به سرعت به طرف شترش رفت طناب او را باز کرد، آنرا خوابانید و بر پشت او سوار شد و آنرا از جای بلند کرد که بگریزد، ناگاه شخص دیگری از طایفه اسلم که بر ناقه [شتر ماده] سبز رنگی سوار بود از پشت نیروهای ما ظاهر شد و با یکدیگر شروع به رفتن کردند، من به سرعت دویدم تا به پشت ناقه رسیدم و ناقه پشت سر جمل حرکت می کرد، من جلوتر رفتم تا به پشت جمل رسیدم، آنگاه باز جلوتر رفتم و افسار جمل را بدست گرفتم و شتر را خوابانیدم، چون زانوی شتر به زمین رسید من آن مرد را از شتر به زیر کشیده و شمشیر خود را کشیدم و به سر او زدم، او از دنیا رفت، مرکب و لباس و وسایل او را برداشته به همراه خود آوردم، پیامبر خدا با سایر افراد به استقبال من آمدند، آنحضرت فرمود: چه کسی آن مرد را کشت؟ گفتند سلمه بن اکوع. فرمود: همه وسایل و لباس مقتول مال اوست.^(۱)

این داستان را مسلم در صحیح خود نیز آورده است.^(۲)

۶- باز در همان کتاب به سند خود از فرات بن حیان آمده است:

رسول خدا(ص) به کشتن وی دستور فرمود و او جاسوس ابوسفیان بود و با فردی از انصار همپیمان بود، به جمعی از انصار گذر کرد و گفت: من مسلمانم، یکی از انصار گفت: ای رسول خدا می گوید من مسلمانم، پیامبر خدا(ص) فرمود: در میان شما افرادی هستند که آنان را به ایمانشان واگذار می کنم، یکی

(۱) سنن ابی داود ۴۵/۲، کتاب جهاد، باب فی الجاسوس المستأمن.

(۲) صحیح مسلم ۱۳۷۴/۳، کتاب الجهاد و السیر، باب ۱۳، حدیث ۱۷۵۴.

از آنها فرات بن حیان است^(۱).

۷- در ارشاد مفید آمده است:

چون خبر وفات امیر المومنین (ع) و بیعت مردم با فرزندش امام حسن (ع) به معاویه رسید، یک نفر از قبیله «حمیر» را به کوفه و یکی از «بنی القین» را به بصره فرستاد تا اخبار را به وی گزارش نموده و بر علیه حسن (ع) کارشکنی کنند، امام حسن (ع) از این ماجرا باخبر شد و دستور فرمود تا آن شخص حمیری را از منزل یک قصاب (حجام خ. ل) در کوفه بیرون بکشند و گردن او را بزنند، آنگاه نامه ای به بصره نوشت تا آن فرد، بنی قین را از بنی سلیم بیرون بیاورند و گردن بزنند، آنگاه به معاویه نوشت:

اما بعد، تو برای دسیسه چینی و حيله گری و فریب، افرادی را به کار گرفتی، و جاسوسانی فرستادی، گویا تو روبرو شدن را دوست داری، امروز خیلی دور نیست...^(۲)

پس بطور خلاصه باید گفت: ظاهراً در زمان پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) این معنی که حکم جاسوسی برای دشمن اعدام است، یک امر واضحی بوده اگرچه در برخی موارد بنحاطر برخی جهات از آن صرفنظر می شده است.

علاوه بر اینکه عنوان منافق و مفسد و محارب و باغی نیز غالباً بر جاسوس صادق است و این نکته ای است شایان دقت.
در خراج ابویوسف آمده است:

(۱) ان منکم رجلاً انکلهم الی ایمانهم، منهم فرات بن حیان. سنن ابی داود ۴۵/۲، کتاب الجهاد، باب فی جاسوس الذمی.

(۲) اما بعد فانک دستت الرجال للاحتیال و الاغتیال و ارصدت العیون، کانک محباً للقاء، و ما اوشک ذلک... ارشاد مفید / ۱۷۰ (چاپ دیگر ۱۸۸).

و ای امیر المومنین از حکم جاسوسهای اهل ذمه و اهل حرب و یا جاسوسهای مسلمان پرسش کردی، همانا اگر از اهل ذمه یا از اهل حرب باشند که جزیه می پردازند مانند یهود و نصاری و مجوس، باید گردنهای آنها زده شود، ولی اگر از اهل اسلام و شناخته شده باشند، آنان را مجازات کن و به حبس های طولانی آنها را محکوم کن تا توبه کنند.

ابویوسف گوید: و شایسته است امام مرزبانانی بر جاده هایی که بر بلاد اهل شرک ختم می شود داشته باشد، تا بازرگانانی که از آن راهها رفت و آمد می کنند را مورد بازرسی قرار دهد. و اگر کسی سلاح حمل می کند آنرا از وی گرفته و بازگردانده شود و هر کس افرادی را به بردگی می برد بازگردانده شود و اگر کسی کتابی [نامه ای] همراه دارد خوانده شود و اگر در آن کتاب و نوشته گزارشهایی از وضعیت مسلمانان آمده است، صاحب کتاب نیز بازداشت شود و نزد حاکم فرستاده شود تا در باره او نظر بدهد.^(۱)

خلاصه کلام، اینکه: حفظ نظام که از مهم ترین فرایض است بر سیاست مراقبت و احتیاط با منافقین و جاسوسان دشمن متوقف است، چنانچه بر فرستادن مراقب و جاسوس به کشورهای دشمن که توطئه ها و برنامه های آنان علیه مسلمین را گزارش کنند، توقف دارد. و تفاوت بین این دو جاسوسی به اینست که جاسوسی برای کفر باعث تقویت و گسترش کفر و فساد است و جاسوسی برای اسلام باعث تقویت نظام حق و عدل، پس واجب است که شر اولی دفع و دومی تقویت شود. و در اینجا نکته ای است شایان دقت.

(۱) خراج ابویوسف / ۱۸۹. روشن است که نوشته های ابویوسف در خراج قبل از اینکه مبین احکام اسلام باشد مؤید عملکرد خارجی خلفاء بوده بنابراین در سخنان او به این نکته نیز باید توجه داشت.

جهت دوازدهم:

برخی از معاهده های پیامبر (ص) با کفار اهل کتاب و دیگران

در این فصل مناسب است برخی از عهدنامه های پیامبر اکرم (ص) با کفار را برای مزید فایده یادآور شویم و پژوهش گسترده در این موضوع را به کتابهای مفصل که در این زمینه نگاشته شده واگذار نمائیم:

۱- عهدنامه ای که پیامبر اکرم (ص) بین اهل مدینه نگاشت.

پس از آنکه پیامبر (ص) به یثرب - مدینه - وارد شد یک عهدنامه و پیمان سیاسی در بین آنان به امضاء رساند که ضمن آن روابط انسانی و حقوق متقابل بین مردم مدینه از مسلمانان و یهود و دیگران مشخص شده است. این عهدنامه بعنوان قانون اساسی دولت اسلامی که آنحضرت در مدینه تاسیس فرمود بشمار می آید. در سیره ابن هشام آمده است: ابن اسحاق گوید: پیامبر خدا (ص) عهدنامه ای بین مهاجرین و انصار و یهود مدینه نوشت و یهودیان را بردین و اموال خود باقی گذاشت و شرایطی را به نفع و شرایطی را علیه آنان در آن گنجانید که صورت کامل قرارداد بدین شرح است:

بسم الله الرحمن الرحيم

این نامه ای است از محمد پیامبر (ص) بین مومنان و مسلمانان از قریش و مردم یثرب و کسانی که از آنان پیروی نموده و ملحق به آنان شده اند و با آنان در جهاد شرکت نموده اند، اینان جدای از سایر مردم یک امت واحده می باشند. مهاجرین از قریش بر طبق قراردادها و قوانین اجتماعی خود می باشند و دیه های آنها بین خود آنان است و اسیران خود را بر اساس معروف و قسط بین مومنان خود آزادی می نمایند و «بنوعوف» بر طبق قراردادها و قوانین اجتماعی خود می باشند و دیه های آنها به همان روش نخستین است، هر طایفه ای

اسیران خود را بر اساس معروف و قسط بین مومنان آزاد می نماید. و «بنو ساعده» بر طبق قوانین و قراردادهای اجتماعی خود می باشند و به همان روش نخستین خود عمل می کنند و هر طایفه ای اسیران خود را بر اساس معروف و قسط بین مومنان خود آزاد می نماید. و «بنو حارث» بر طبق قراردادهای نخستین خود عمل می کنند، و هر طایفه اسیران خود را بر اساس معروف و قسط بین مومنان آزاد می نماید. و «بنو جشم» بر طبق قراردادهای حقوقی و جزایی نخستین خود می باشند، و هر طایفه اسیران خود را بر اساس معروف و قسط بین مومنین آزاد می نماید. و «بنو نجار» بر قراردادهای اجتماعی خود می باشند و قوانین جزائی آنها به همان روش نخستین است، و هر طایفه آنان اسرای خود را بر اساس معروف و قسط بین مومنان آزاد می نماید. و «بنو عمرو بن عوف» بر قراردادهای اجتماعی خود می باشند و قوانین جزائی آنها به همان روش نخستین است و هر طایفه آنان اسیران خود را بر اساس معروف و قسط بین مومنان آزاد می نماید. و «بنو النبیث» بر قراردادهای اجتماعی خود می باشند و قوانین جزائی آنها به همان روش نخستین آنان است. و هر طایفه آنان اسیران خود را بر اساس معروف و قسط بین مومنان آزاد می نماید. و «بنو الاوس» بر قراردادهای اجتماعی خویشند و قوانین جزائی آنان به همان روش نخستین است، و هر طایفه آنان اسیران خود را بر اساس معروف و قسط بین مومنان آزاد می نمایند.

و البته مومنان در بین خود بدهکار و عائله مندی را نمی یابند مگر اینکه بر اساس معروف وی را در پرداخت بدهی و رهائی از گرفتاری یاری می رسانند. و نباید فرد مومنی با بنده مومن دیگری علیه وی هم سوگند شود. و همه مومنان باتقوی، علیه کسی که به حقوق آنان تجاوز کرده، یا ظلم و گناه بزرگی را علیه آنان تدارک دیده یا بین مومنان فساد ایجاد کرده، یکی هستند و همه دستهای آنها علیه اوست، اگرچه فرزند یکی از آنها باشد. و هرگز نباید مومنی مومن دیگری

را بنحاطر کافری بکشد. و هرگز کافری را علیه مومنی یاری ندهد. و همانا امان خداوند یکی است که کوچکترین مسلمانان می تواند از سوی سایرین آنرا بعهدہ بگیرد.

و اینکه مومنان برخی ولیّ برخی دیگر هستند نه سایر مردم. و کسانی از یهود که از ما پیروی می کنند از یاری و کمک ما برخوردارند به آنها ظلم نمی شود و به دشمنان آنان کمک نمی شود. و همانا صلح مسلمانان یکی است، هیچ مومنی در جهاد در راه خدا با دیگری صلح نمی کند مگر اینکه همه در آن مساوی و برابر هستند. و رزمندگان از مومنین، به نوبت به جنگ خواهند آمد و هر رزمنده ای را رزمندگان دیگر پشتیبانی خواهند کرد.

و مومنان با تقوی بر نیکوترین راه هدایت و استوارترین آن می باشند. و هیچ مشرکی حق ندارد از مال یا جان مشرکین قریش حمایت کند. و حق ندارد با آنان علیه مومنی همکاری نماید. و اینکه اگر مومنی مومن دیگری را کشت باید قصاص شود مگر اینکه ولی مقتول رضایت دهد و همه مومنان علیه وی هستند تا اینکه این امر اجرا شود. و اینکه هر مومنی که مطالب این نوشته را پذیرفته و به خدا و روز قیامت ایمان دارد جایز نیست که بدعت گذار نسبت به این نوشته را یاری دهد، یا او را در پناه خود گیرد و اگر کسی او را یاری کرد یا به وی جا و مکان داد لعنت خدا و غضب وی تا روز قیامت بر او باد و توبه او پذیرفته نیست و عوض هم از او گرفته نمی شود. و هر یک از شما که در چیزی از این نوشته اختلاف کردید آنرا به خداوند - عزوجل - و محمد (ص) برگردانید.

و تازمانی که مومنان در جنگ هستند یهودیان نیز همراه مومنین مخارج جنگ را می پردازند. یهود بنی عوف نیز امتی هستند با مومنان، یهودیان به دین خود باشند و مسلمانان به دین خود، چه خود و چه غلامان آنان، مگر کسی که ظلم کند یا مرتکب خلافی شود که جز خود و خانواده خود را هلاک نکرده است. و

برای یهود بنی نجر است آنچه برای یهود بنی عوف بود. و برای یهود بنی حارث است آنچه برای یهود بنی عوف بود. و برای یهود بنی ساعده است آنچه برای یهود بنی عوف بود. و برای یهود بنی چشم است آنچه برای یهود بنی عوف بود. و برای یهود بنی اوس است آنچه برای یهود بنی عوف بود. و برای یهود بنی ثعلبه است آنچه برای یهود بنی عوف بود، مگر کسی که مرتکب گناه یا ستمی شود که او جز خود و خانواده خود را هلاک نکرده است. و طایفه جفنه قسمتی از ثعلبه هستند و حکم آنان را دارند. و برای بنی شطیبه است آنچه برای یهود بنی عوف بود. اینکه نیکان از بدان جدا هستند. و موالی و بندگان بنی ثعلبه مانند خود آنان هستند. و هم پیمانان یهود حکم خود آنان را دارند. و اینکه هیچ یک از آنان جز با اجازه محمد (ص) حرکتی نباید انجام دهند. و اگر جراحی بر کسی وارد شد نباید از تقاضای جراحی و ارتداد کننده جلوگیری کنند. و کسی که بناگاه کسی را بکشد بخود و اهلیت خود چنین کرده است مگر کسی که مورد ستمی واقع شده [و از خود دفاع کرده است] و خدا با کسانی است که به این عهدنامه پایدار می مانند.

و اینکه یهود مخارج خود را خود باید بپردازند و مسلمانان نیز مخارج خود را خود باید بپردازند، و اگر کسی با امضا کنندگان این عهدنامه به جنگ برخیزد همگی موظفند که از خود دفاع کنند و بین آنان خیرخواهی و نصیحت و نیکی حاکم است نه زشتی و پلیدی و هیچ کس نباید به هم پیمان خود بدی کند و باید به یاری مظلوم بشتابد. و در شرایط جنگی یهودیان نیز مانند مسلمانان مخارج جنگ را می پردازند. و حرمت یشرب [مدینه] باید توسط امضا کنندگان این قرارداد حفظ شود. همسایه نیز مانند خود انسان است که نباید به او ضرر و زبانی وارد گردد. و حریمی شکسته نمی شود [در منزلی وارد نباید شد] مگر با اجازه اهل آن. و اینکه ما بین امضا کنندگان این ورقه مشکل و مشاجره زیان

زننده ای واقع نمی شود مگر اینکه در مورد آن به خداوند - عزوجل - و به محمد پیامبر خدا (ص) مراجعه می کنند. و خداوند گواه بر مطالب نیک و خوب این صحیفه است.

و اینکه قریش و کسانی که آنان را یاری می دهند را نباید پناه داد. و اینکه بین امضا کنندگان این صحیفه پیمان همکاری است علیه کسی که به یثرب هجوم آورد. و اگر به صلح دعوت شدند مصالحه می کنند و شرایط صلح را عملی می سازند زیرا اینان هستند که طالب صلحند و آنرا محترم می شمارند و اگر اینان [امضا کنندگان صحیفه] قوم دیگری را به صلح فراخواندند، برای دیگران است آنچه برای مؤمنین است، مگر کسی که در دین با مومنان به جنگ برخاسته است.

بر هر دسته ای از مردم حصه آنان است در کارهایی که بعهده آنان نهاده شده است. و برای یهود اوس و موالیان آنها و خود آنها همان مزایایی است که برای امضاء کنندگان این صحیفه است. و همواره باید نیکی حاکم باشد نه بدی و کسی عمل ناپسندی انجام نمی دهد مگر اینکه به زیان خود اوست.

و خداوند بر مطالب صحیح و نیک این صحیفه گواه است.

و این صحیفه هرگز مانع مجازات فرد ظالم و گناهکار نمی گردد، و کسی که از شهر خارج گردد یا در شهر بماند در امنیت و امان است مگر کسی که ستم کند یا مرتکب جرمی گردد و خداوند با افراد نیک کرداد و پرهیزکار همراه است. و نیز محمد (ص) فرستاده خدا.^(۱)

(۱) بسم الله الرحمن الرحيم

هذا كتاب من محمد النبي (ص) بين المؤمنين و المسلمين من قریش و یثرب، و من تبعهم فلحق بهم و جاهد معهم، انهم امة واحدة من دون الناس، المهاجرون من قریش علی ربتهم يتعاقلون بينهم، و هم یفدون عانیهم بالمعروف و القسط بين المؤمنين. و بنو عوف علی ربتهم يتعاقلون معاقلهم الا ولی، کل

طائفة تفدى عانيها بالمعروف و القسط بين المؤمنين. و بنو ساعدة على ربعتهم يتعاقلون معاقلهم الاولى، و كل طائفة منهم تفدى عانيها بالمعروف و القسط بين المؤمنين. و بنو الحارث على ربعتهم يتعاقلون معاقلهم الاولى، و كل طائفة تفدى عانيها بالمعروف و القسط بين المؤمنين. و بنو جشم على ربعتهم يتعاقلون معاقلهم الاولى، و كل طائفة منهم تفدى عانيها بالمعروف و القسط بين المؤمنين. و بنو النجار على ربعتهم يتعاقلون معاقلهم الاولى، و كل طائفة منهم تفدى عانيها بالمعروف و القسط بين المؤمنين. و بنو عمرو بن عوف على ربعتهم يتعاقلون معاقلهم الاولى، و كل طائفة تفدى عانيها بالمعروف و القسط بين المؤمنين. و بنو النبيت على ربعتهم يتعاقلون معاقلهم الاولى، و كل طائفة تفدى عانيها بالمعروف و القسط بين المؤمنين. و بنو الاوس على ربعتهم يتعاقلون معاقلهم الاولى، و كل طائفة منهم تفدى عانيها بالمعروف و القسط بين المؤمنين.

و ان المؤمنين لا يتركون مفرحا بينهم ان يعطوه بالمعروف فى فداء او عقل.

و ان لا يحالف مومن مولى مومن دونه. و ان المؤمنين المتقين (ايديهم - الاموال) على من بغى منهم او ابتغى دسيعة ظلم او اثم او عدوان او فساد بين المؤمنين، و ان ايديهم عليه جميعا، و لو كان ولد احدهم.

و لا يقتل مومن مومنا فى كافر. و لا ينصر كافرا على مومن. و ان ذمة الله واحدة، يجير عليهم ادناهم. و ان المؤمنين بعضهم موالى بعض دون الناس. و انه من تبعنا من يهود فان له النصر و الاسوة، غير مظلومين و لامتناصرين عليهم. و ان سلم المؤمنين واحد، لا يسالم مومن دون مومن فى قتال فى سبيل الله الا على سواء و عدل بينهم. و ان كل غازية غزت معنا يعقب بعضها بعضا.

و ان المؤمنين يبيى بعضهم على (عن بخ ل) بعض بما نال دماءهم فى سبيل الله.

و ان المؤمنين المتقين على احسن هدى و اقومه. و انه لا يجير مشرك مالا لقريش و لانفساء، و لا يحول دونه على مومن. و انه من اعتبط مومنا قتلا عن بينة فانه قود به الا ان يرضى ولى المقتول، و ان المؤمنين عليه كافة، و لا يحل لهم الا قيام عليه. و انه لا يحل لمومن اقر بما فى هذه الصحيفة، و آمن بالله و اليوم الاخران ينصر محدثا و لا يؤويه، و انه من نصره او آواه فان عليه لعنة الله و غضبه يوم القيامة، و لا يؤخذ منه صرف و لا عدل.

و انكم مهما اختلفتم فيه من شىء فان مردة الى الله - عزوجل - و ائى محمد (ص).

و ان اليهود ينفقون مع المؤمنين ماداموا محاربين، و ان يهود بنى عوف امة مع المؤمنين، لليهود دينهم، و للمسلمين دينهم، مواليهم و انفسهم الا من ظلم و اثم فانه لا يوتغ الا نفسه و اهل بيته. و ان ليهود بنى النجار مثل ما ليهود بنى عوف. و ان ليهود بنى الحارث مثل ما ليهود بنى عوف. و ان ليهود بنى ساعدة مثل ما ليهود بنى عوف. و ان ليهود بنى جشم مثل ما ليهود بنى عوف. و ان ليهود بنى الاوس مثل ما ليهود بنى عوف. و ان ليهود بنى ثعلبة مثل ما ليهود بنى عوف، الا من ظلم و اثم فانه لا يوتغ الا نفسه و اهل بيته. و ان جفنة بطن من ثعلبة كانفسهم. و ان لبني الشطبية مثل ما ليهود بنى عوف. و ان البر دون الاثم. و ان موالي ثعلبة كانفسهم. و ان بطانة يهود كانفسهم. و انه لا يخرج منهم احد الا باذن محمد (ص). و انه لا ينحجز على ثأر جرح. و انه من فتك فبنفسه فتك، و اهل بيته الا من ظلم، و ان الله على ابر هذا.

و ان على اليهود نفقتهم، و على المسلمين نفقتهم. و ان بينهم النصر على من حارب اهل هذه الصحيفة. و ان بينهم النصح و النصيحة و البر دون الاثم. و انه لم ياتم امر و بحليفه، و ان النصر للمظلوم. و ان اليهود ينفقون مع المؤمنين ماداموا محاربين. و ان يثرب حرام جوفها لاهل هذه الصحيفة. و ان الجار كالنفس غير مضار و لا اثم. و انه لا تجار حرمة الا باذن اهلها. و انه ما كان بين اهل هذه الصحيفة من حدث او اشتجار يخاف فساده فان مرده الى الله - عزوجل - و الى محمد رسول الله (ص). و ان الله على اتقى هذه الصحيفة و ابره. و انه لا تجار قريش و لا من نصرها. و ان بينهم النصر على من دهم يثرب، و اذا دعوا الى صلح يصلحونه و يلبسونه فانهم يصلحونه و يلبسونه، و انهم اذا دعوا الى مثل ذلك فانه لهم على المؤمنين الا من حارب في الدين، على كل اناس حصتهم من جانبهم الذي قبلهم، و ان يهود الاوس مواليهم و انفسهم على مثل ما لاهل هذه الصحيفة مع البر المحض من اهل هذه الصحيفة.

[قال ابن هشام: و يقال: مع البر المحسن من اهل هذه الصحيفة]

[قال ابن اسحاق:] و ان البر دون الاثم، لا يكسب كاسب الا على نفسه، و ان الله على اصدق ما في هذه الصحيفة و ابره. و انه لا يحول هذا الكتاب دون ظالم و اثم، و انه من خرج آمن و من قعد آمن الا من ظلم او اثم، و ان الله جار لمن بر و اتقى، و محمد رسول الله (ص). سيرة ابن هشام

این عهدنامه را ابو عبید نیز در الاموال خود با کمی اختلاف آورده است^(۱). در الوثائق السياسية نیز همراه با سایر عهدنامه های آنحضرت آمده است^(۲). ما این عهدنامه را با همه طولانی بودن آن در اینجا آوردیم بنحاطر اینکه قدیمی ترین و طولانی ترین عهدنامه سیاسی است که در تاریخ اسلام برجای مانده و سنگ پایه نخستین حکومت اسلامی بر آن استوار شده است. این عهدنامه دلیل روشنی بر دوران پیشی پیامبر اکرم (ص) و عظمت شخصیت سیاسی آن حضرت است، که بوسیله آن همه اهل مدینه از اوس و خزرج گرفته تا یهود مدینه را با همه نزاع و خونریزیهایی که بین آنها بوده با هم هماهنگ نموده و از مجموعه آنان یک قلعه محکم در برابر کفر و شرک ایجاد فرمود و در زیر پرچم و حکومت خویش یک دولت عادلانه برای آنان بنا نهاد^(۳).

(۱) الاموال/ ۲۶۰ - ۲۶۴، شماره ۵۱۸.

(۲) الوثائق السياسية/ ۵۹ - ۶۲، شماره ۱.

(۳) در متن عربی این عهدنامه شریفه لغاتی آمده است که به توضیح آن می پردازیم:

ربعة [رباعة] به کسر و فتح: روش و عادت است که در امور مربوط به خونخواهی ها و دیات طبق آن رفتار می کردند.

عانی: اسیر معاقل؛ جمع معقله: دیات. المفرح به فتح راه: کسی که بدهکاری یا دیه یا فدیة ای بعهده اوست، که بر مسلمانان واجب است در پرداخت آن او را یاری رسانند. ابن هشام گوید: مفرح: کسی است که بدهکار یا عیالوار است چنانچه شاعر گفته:

إذا أنت لم تبرح تؤدی امانة و تحمل اخری افرحتک الودائع
(اگر تو هنوز امانتی را نپرداخته، امانت دیگری را به عهده بگیری امانتها بر گرده ات سنگینی می کند.)

دسیعه: پاداش بزرگ است. و ظاهرا معنی جمله اینست که اگر کسی به ناروا و از روی ستم از مسلمانان پاداش بزرگی را طلب کرد بر آنان واجب است که به یکدیگر کمک نموده و او را از خود برانند.

نکات برجسته عهدنامه:

- همانگونه که ملاحظه می فرمائید این عهدنامه شامل مواد و اصول قابل توجهی است که مهمترین آنها را یادآور می شویم:
- ۱- همه مسلمانان را علیرغم اختلافات نژادی و قومی بعنوان یک امت در کنار سایر مردم قرار داده است.
 - ۲- سنت و شیوه مهاجرین و قبایل مختلف انصار را در مسائل دیه و خونها [حقوق جزائی] بر اساس همان عادات و سنت های معمول خودشان تایید نموده و همه آنها را در آن شرایط محترم شمرده، البته بعدا یانازل شدن حکم حدود و قصاص و دیات در اسلام، این اصل نسخ گردید.
 - ۳- بر هر طایفه ای واجب نموده که اسیرهای خود را بر اساس معروف و قسط آزاد سازند.

اسوه: یاری، تسلیت، و مساوات. و در نهایت آمده است: «بعقب بعضها بعضا یعنی بنوبت به جنگ بروند».

یبی: بر جانها دادن یا بازگرداندن، و شاید معنی دوم در اینجا مناسب تر باشد، که مفهوم جمله نظیر مفهوم جمله پیشین آنست.

لا یجیر مشرک مالا لقریش و لانفسا: یعنی هیچیک از مشرکین اهل مدینه جایز نیست که اموال و یا افرادی از مشرکین قریش را در پناه خود گیرد.

اعطبتہ: بدون جنایتی که موجب قتل باشد او را بکشد. صرف: توبه. عدل: فدیہ. ان الیہود ینفقون مع المؤمنین: یهود سهم خود را در مخارج جنگ می پردازند. لایوتغ: هلاک نمی شود. لاینحجر الی ثار جرح: کسی که در اثر مجروح شدن، طالب قصاص یا دیه است را مانع نمی شوند.

ان الله علی ابر: خداوند بدان راضی است و با کسانی است که مفاد آنرا بیشتر رعایت می کنند.

دهم یثرب: به شهر مدینه هجوم آورد.

- ۴- بر مومنین واجب فرموده که با پرداخت فدیة یا دیه به اسیران و تهیدستان خود کمک کنند.
- ۵- بر مومنین واجب نموده که در برابر کسی که ظلم و پلیدی و تجاوز و فساد در جامعه می کند، اگرچه فرزند یکی از آنان باشد بصورت یکپارچه بایستند.
- ۶- بنخاطر کافری مومنی را نکشند و کافری را علیه مومنی یاری ندهند.
- ۷- برای کوچکترین فرد مسلمان این ارزش را قائل شده است که از طرف همه مسلمانان به فردی پناهندگی بدهد.
- ۸- از مشرکان این اجازه را سلب کرده که مالی یا خونی از مشرکین قریش را در پناه خود گیرد.
- ۹- اینکه: قاتل مومن باید قصاص شود مگر اینکه ولی مقتول با قبول دیه از وی گذشت کند.
- ۱۰- در آن از یاری رساندن و پناه دادن به افراد بدعت گذار پیش گیری شده است.
- ۱۱- برای قبایل یهود و بردگان و همپیمانان آنان حقوق اجتماعی خودشان را قائل شده و امنیت و آزادی مذهب و سایر شئون اجتماعی آنان را محترم شمرده به شرط اینکه با مسلمانان همراهی کنند و همانند مسلمانان در برابر تهاجم مهاجمین مخارج جنگ را بپردازند.
- ۱۲- بر همه امضا کنندگان عهدنامه لازم شمرده که در مقابل مهاجمین به مدینه قیام کنند و اگر هریک از طرفین به صلح دعوت کرد مجاز باشد مگر اینکه جنگ بنخاطر دین باشد.
- ۱۳- همسایه همانند خود انسان محترم است و نباید مورد اهانت و آزار قرار گیرد.
- ۱۴- در همه مشکلات و خصومت هائی که بین مسلمانان، یا بین یهود و یا

بین یهود و مسلمانان واقع می شود پیامبر (ص) بعنوان مرجع رسیدگی مشخص شده است.

۲- صلح حدیبیه:

در اواخر سال ششم هجرت پیامبر خدا (ص) - بدون اینکه قصد جنگ داشته باشد - با همراهان برای انجام عمره از مدینه خارج شد. آنحضرت لباس احرام پوشیده و حرکت فرمود تا در حدیبیه فرود آمد و در همانجا بیعت رضوان واقع شد. [قضیه این بود که] قریش تصمیم گرفت که نگذارد آنحضرت به مکه وارد شود. بین آنحضرت و طایفه قریش سفراتی رد و بدل شد، تا در نهایت آنان سهیل بن عمرو را نزد آنحضرت فرستاده و به او گفتند نزد محمد برو و با او مصالحه کن ولی باید او امسال به مکه نیاید زیرا ما هرگز زیر این بار نمی رویم که فردا عرب بگویند: او به زور به مکه وارد شد. وی به نزد پیامبر خدا (ص) رسید و ماجرای صلح را در میان گذاشت، آنحضرت علی (ع) را طلبید و فرمود تا صلحنامه را بنویسد، صورت آن صلحنامه و موآد آن بدین گونه است:

باسمک اللهم این آن چیزی است که محمد بن عبدالله و سهیل بن عمر بر

طبق آن صلح نمودند:

[۱-] اینان با یکدیگر مصالحه کردند که تا ده سال جنگ از مردم برداشته شود، مردم در امنیت کامل بسر برند و متعرض یکدیگر نگردند.

[بر این پایه که اگر از اصحاب محمد کسی برای انجام حج یا عمره یا تجارت به مکه آمد، خون و مالش در امان است، و از قریش هرکس به مدینه وارد شد و از آنجا خواست عبور کند و به مصر یا شام برای تجارت برود، خون و مالش در امان است.]

[۲-] و نیز کسی که از قریش بدون اجازه ولی خود به نزد محمد آید باید او را به

قریش برگرداند ولی از کسانی که همراه محمد هستند اگر کسی به نزد قریش آید ملزم نیستند که او را به وی بازگردانند.

[۳-] و در بین ما عیب ها [و ناراحتی های گذشته] پوشیده نگاهداشته می شود و هیچگونه حمله آشکار و یا خیانت پنهانی در بین نیست.

[۴-] و هر کس بخواهد با محمد قرارداد و معاهده ای ببندد مانعی نیست و هر کس بخواهد در قراردادها و عهد قریش داخل شود مانعی نیست.

[۵-] و تو امسال باز می گردی و داخل مکه نمی شوی، و در سال آینده ما از مکه خارج می شویم و تو و یارانت به مکه وارد می شوید و سه روز در آن می مانید، فقط سلاح سواره با شما است و شمشیرها در غلاف و دیگر هیچ چیز به همراه خود نمی آورید.

[۶-] و قربانیهایی که به همراه خود می آورید تا همانجا که ما می بریم و جایگاه آنست می برید و از آنجا جلوتر نمی آید]

بر این صلحنامه مردانی از مسلمانان و مردانی از مشرکان گواهی میدهند...^(۱)

(۱) باسمک اللهم،

هذا ما صالح عليه محمد بن عبدالله سهيل بن عمرو.

و اصطلاحاً علی وضع الحرب عن الناس عشر سنين يأمن فيهن الناس و يكف بعضهم عن بعض، [علی انه من قدم مكة من اصحاب محمد(ص) حاجاً او معتمراً او يبتغي من فضل الله فهو آمن علی دمه و ماله، و من قدم المدينة من قريش مجتازاً الى مصر او الى الشام يبتغي من فضل الله فهو آمن علی دمه و ماله.] علی انه من اتى محمداً من قريش بغير اذن وليه رده اليهم، و من جاء قريشا عن مع محمد لم يردوه عليه. و ان بيننا عيبة مكفوفة، و انه لا اسلح و لا اغلال. و انه من احب ان يدخل في عقد محمد و عهده دخله، و من احب ان يدخل في عقد قريش و عهدهم دخل فيه. و انت ترجع عنا عامك هذا، فلا تدخل علينا مكة. و انه اذا كان عام قابل خرجنا عنك فدخلتها باصحابك فاقمت بها ثلاثاً، معك سلاح الراكب، السيوف في القرب، و لا تدخلها بغيرها.

۳- امان نامه آنحضرت برای یهود بنی عادیا از تیماء:

بسم الله الرحمن الرحيم

این نامه ای است از محمد فرستاده خدا برای بنی عادیا: آنان در پناه اسلامند و در مقابل باید جزیه پردازند، هیچ گونه ظلم و تجاوز و بیرون راندن از وطن در کار نیست، برای همیشه تا شب و روز باقی است این عهدنامه برقرار است، این را خالد بن سعید کتابت کرد^(۱).

۴- معاهده آن حضرت (ص) با اهل ایله:^(۲)

بسم الله الرحمن الرحيم

این امان نامه ایست از سوی خدا و محمد پیامبر - فرستاده خدا - به یوحنی فرزند رُوبه و اهل ایله برای کشتی ها و وسایط نقلیه آنان در خشکی و دریا، برای آنان و کسانی که با آنان هستند از اهل شام و اهل یمن و اهل دریا [ساحل نشیتان]، در امان خدا و محمد پیامبر خدا می باشند. پس هر یک از آنان که کاری علیه

[وعلی ان هذا الهدی حیث ما جئناه و محله فلا تقدمه علينا]...

اشهد علی الصلح رجال من المسلمین و رجال من المشرکین... الوثائق السياسية / ۷۷ و ۸۰، شماره ۱۱، و نیز سیره ابن هشام ۳/ ۳۳۱-۳۳۲. الاموال / ۲۰۶-۲۰۹، شماره ۴۴۰. در هر یک از اینها اختلاف نقل وجود دارد، ما از وثائق نقل کردیم.

در متن عربی این روایت، اسلال: به معنی غارت و هجوم آشکارا، یا با شمشیرهای کشیده و اغلال به معنی خیانت است.

(۱) بسم الله الرحمن الرحيم

هذا کتاب من محمد رسول الله لبني عاديا: ان لهم الذمة و عليهم الجزية، و لاعداء و لاجلاء، اللیل مدّ و النهار شدّ، و کتب خالد بن سعید. الوثائق السياسية / ۹۸، شماره ۱۹.

در متن عربی این امان نامه، عداء: به معنی ظلم و تجاوز. جلاء: بیرون راندن از وطن. اللیل مد و النهار شدّ: به معنی این است که این امان نامه تا طلوع خورشید و تاریکی شب وجود دارد باقی است.

(۲) ایله بندری است در فلسطین که الان جزء سرزمینهای اشغالی در دست یهود است.

مسلمانان انجام دهد، مال او مانع جان او نمی باشد و اگر از مردم کسی او را گرفت بی اشکال است و از آبی که در آن رفت و آمد می کنند و راهی که در آن تردد می نمایند، در دریا و خشکی نباید جلوگیری شوند.

این نامه را جهیم بن صلت و شرحبیل بن حسنه با اجازه پیامبر خدا (ص) نوشتند^(۱).

۵- دعوتنامه آن حضرت (ص) به اسقفهای نجران

از محمد فرستاده خدا به اسقفهای نجران:
بنام خداوند ابراهیم و اسحاق و یعقوب،
اما بعد، من شمارا از بندگی بندگان به بندگی خداوند و از ولایت بندگان به ولایت خداوند دعوت می کنم، اگر نمی پذیرید پس جزیه بپردازید و اگر نمی پذیرید آماده جنگ باشید. والسلام^(۲).

(۱) بسم الله الرحمن الرحيم

هذه امانة من الله و محمد النبي رسول الله ليحنة بن روبة و اهل ايلة. سفنهم و سيارتهم في البر و البحر، لهم ذمة الله و ذمة محمد النبي، و من كان معهم من اهل الشام و اهل اليمن و اهل البحر. فمن احدث منهم حدثا فانه لا يحول ماله دون نفسه، و انه طيب لمن اخذه من الناس. و انه لا يحل ان يمنعوا ماء يردونه، و لا طريقا يرينونه من بر او بحر. الوثائق السياسية / ۱۱۷، شماره ۳۱ و الاموال / ۲۵۸، شماره ۵۱۴، با کمی تفاوت در متن با یکدیگر.

(۲) من محمد رسول الله الى اساقفة نجران:

بسم اله ابراهيم و اسحاق و يعقوب،
اما بعد، فاني ادعوكم الى عبادة الله من عبادة العباد، و ادعوكم الى ولاية الله من ولاية العباد. فان ايتم فالجزية. و ان ايتم اذنتكم بحرب، والسلام. الوثائق السياسية / ۱۷۴، شماره ۹۳.
اینکه برخی گفته اند به هنگام جزیه گرفتن از اهل ذمه باید ریش آنها را بگیرند و با تحقیر و... جزیه را از آنان وصول کنند دلیل درستی ندارد، آنچه ادله دلالت دارد اینست که باید در برابر حکومت اسلامی تسلیم باشند و گردنکشی نکنند. الف - م، جلسه ۱۷۴ درس.

۶- نامه آن حضرت به ابو الحارث بن علقمه اسقف نجران:

بسم الله الرحمن الرحيم

از محمد پیامبر به اسقف ابی الحارث و سایر اسقف ها و کاهنهای نجران و راهبهای آنان و کسانی که از آنان پیروی می کنند.

هر آنچه در اختیار آنان است چه کم و چه زیاد از صومعه و کلیسا و دیرهایشان، همه در اختیار آنان و در پناه خدا و رسول خداست.

هیچ اسقفی از اسقفیت خویش و هیچ راهبی از رهبانیت خویش و هیچ کاهنی از کهنات خویش عوض نمی شود. و هیچ حقی از حقوق آنان ضایع نمی گردد، و حاکمیت آنان محفوظ است، و آنچه را دارند از آنان گرفته نمی شود. [و اینان همیشه در پناه خدا و رسول خدا هستند] تا زمانی که به راه نیکی روند و آنچه را با آنان صلح شده به نیکی بپذیرند، نه ستم بپذیرند و نه ستم کنند.^(۱)

۷- معاهده آن حضرت «ص» بانصارای نجران:

بسم الله الرحمن الرحيم

این چیزی است که محمد نبی فرستاده خدا برای اهل نجران نوشت... پناه خدا و امان محمد نبی، پیامبر خدا شامل حال اهالی نجران و اطراف و اموال و جانها و دینشان، و غائب و حاضر و عشیره و کلیساها و هر آنچه در اختیار آنان است چه کم و چه زیاد می باشد. هیچ اسقفی از اسقفیت خویش و هیچ راهبی از راهبیت

(۱) بسم الله الرحمن الرحيم

من محمد النبي، الى الاسقف ابی الحارث، و اساقفة نجران و كهنتهم، و من تبعهم، و رهبانهم: ان لهم ما تحت ايديهم من قليل و كثير، من بيعهم و صلواتهم و رهبانيتهم، و جوار الله و رسوله. لا يغير اسقف من اسقفية، و لاراهب من رهبانته، و لاکاهن من كهنته، و لا يغير حق من حقوقهم و لاسلطانهم، و لاشيى مما كانوا عليه. [على ذلك جوار الله و رسوله ابدأ] مانصحوها و اصطلحوها فيما عليهم غير مثقلين بظلم و لا ظالمين. «الوثائق السياسية» / ۱۷۹، شماره ۹۵.

خویش و هیچ کاهنی از کفالت خویش عوض نمی شود. هیچ عمل ناپسند (هیچ ربا خ. ل) و خونی که در جاهلیت ریخته شده بر عهده آنان نیست، در جنگها شرکت نمی کنند و ده یک [مالیات زکات] از آنان گرفته نمی شود و سپاهیان زمینهای آنها را در اختیار نمی گیرند. اگر کسی از آنان حقی را مطالبه کند باید به انصاف رفتار کنند نه ستمگر باشند و نه ستم پذیرند.

و کسیکه بعد از این ربا بخورد امان من شامل او نمی شود و هیچ فردی از آنان به خاطر ستم دیگری مؤاخذه نمی گردد.

آنچه در این نوشته آمده در پناه خدا و ذمه محمد نبی و فرستاده خداست، تا آن زمان که امر خدا فرا رسد و تا آن زمانی که به راه صحیح بروند و آنچه به عهده آنان است را با خوشروئی بپردازند و ستم روا ندارند.^(۱)

در کتاب وثائق السیاسیه به نقل از تاریخ نسطورین [یک فرقه از مسیحیت] دو نسخه طولانی جزء نامه های پیامبر «ص» به نجران آورده که مشتمل بر مسائل بسیار

(۱) بسم الله الرحمن الرحيم

هذا ما كتب محمد النبي رسول الله لاهل نجران... و لنجران و حاشيتها جوار الله و ذمة محمد النبي رسول الله على اموالهم، و انفسهم، و ملتهم، و غائبهم و شاهدهم و عشيرتهم و بيعهم و كل ماتحت ايديهم من قليل او كثير. لا يغير اسقف من اسقيته، و لاراهب من رهبانته، و لا كاهن من كهاتته. و ليس عليهم دنية (ريية، خ. ل) و لا دم جاهلية، و لا يحشرون، و لا يعشرون و لا يطاء ارضهم جيش. و من سأل منهم حقا فيبينهم النصف غير ظالمين و لا مظلومين. و من اكل ربا من ذي قبل قدمتي منه بريئة. و لا يؤخذ رجل منهم بظلم آخر.

و على ما في هذا الكتاب جوار الله و ذمة محمد النبي رسول الله حتى ياتي الله بامر، مانصحوها و اصلحوها ما عليهم، غير مثقلين بظلم. «الوثائق السیاسیه/ ۱۷۵-۱۷۶ شماره ۹۴. و نیز ر، ک فتوح البلدان / ۷۶. و الاموال ابی عبید / ۲۴۴، شماره ۵۰۳.

در متن عربی این معاهده کلمه لایحشرون یعنی: به جنگ فراخوانده نمی شوند و دعوت گران بسوی آنها گسیل نمی گردند. و لایعشرون یعنی: از آنها ده یک گرفته نمی شود.

مهمی است. ولی احتمال می رود که آنها جعلی باشد، می توان برای آگاهی از آنها به کتاب مذکور مراجعه نمود.^(۱)

www.KetabFarsi.com

(۱) ر، ک الوثائق السياسية/ ۱۸۱-۱۹۰، شماره ۹۶ و ۹۷.

لازم به توضیح است که کتاب «الوثائق السياسية، للعهد النبوی و الخلافة الراشدة» تالیف محمد حمید الله است که در دار النفائس بیروت در سال ۱۴۰۵ ه. ق. بچاپ رسیده است.

فصل چهاردهم

نگاهی گذرا به اهمیت نیروی نظامی در اسلام

• آیات و روایات مسأله

• ضرورت ادغام نیروها و تشکیل دو قوه

نظامی و انتظامی